

درس هشتم

را در آن دید که در این گذرگاه راه را بر او بستند.



دفاع از میهن



چو ایران نباشد، تن من مباد بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد

فردوسی

دویست سال بود که کوروش، سلسله‌ی هخامنشی را در ایران، بنیان نهاده بود. دویست سال بود که کشور ما نیرومندترین کشور جهان به شمار می‌رفت.

تخت جمشید با عظمت و شکوه خیره‌کننده‌اش، مرکز فرمانروایی این سرزمین پهناور بود. در میان این همه شکوه و جلال، ناگاه تاخت و تازی سهمگین از سوی باختر، آغاز گشت. اسکندر که مردی شهرت طلب و جنگجو بود، از سرزمین مقدونیه با لشکری انبوه به سوی کشور ما، ایران، هجوم آورد.

وقتی که اسکندر آهنگ ایران کرد

هرجا که شهری دید با خاک، یکسان کرد

امیدها به یک باره، به نومیدی گرایید.

آیا باید به همین سادگی به یگانگان اجازه دهیم که سرزمین ما را لگدکوب شوم اسبان خود



هرگز! هرگز! میهن دوستان تا آخرین قطره ی خون، در برابر دشمن، پایداری خواهند کرد.
اسکندر با سپاهیان خود در خاک ایران می تاخت و به سوی تخت جمشید پیش
می رفت. او برای ورود به پارس می بایست با لشکریانش از گذرگاهی تنگ در میان کوه های
سربه فلک کشیده، بگذرد. از این رو، آریوبرزن، سردار دلاور و میهن دوست ایرانی، چاره
را در آن دید که در این گذرگاه راه را بر او ببندد.



آفتاب، تازه تاریکی شب را کنار زده بود که آریوبرزن، سوار بر اسبی چابک و نیرومند، سپاه خود را از پشت کوه به سوی بلندترین نقطه‌ی آن به پیش راند. اسب سردار با یال فرو ریخته و دم بر افراشته، پیش از اسب‌های دیگر، سوار خود را به بالای می‌کشاند. هر چند گامی که بر می‌داشت، نفس را به تنگی بیرون می‌داد، سر را بالا می‌آورد و آشفتگی و بی‌تابی خود را آشکار می‌ساخت. گویی او نیز از سرانجام ناگوار امّا پرشکوه سوار خود، آگاه بود.

داستان، چهره در عین گذرگاه راه را بر او بیند.



وقتی آریوبرزن و همراهان به بالای کوه رسیدند، سپاهیان اسکندر، وارد گذرگاه شده بودند. در این زمان، آریوبرزن، بانگ برآورد:

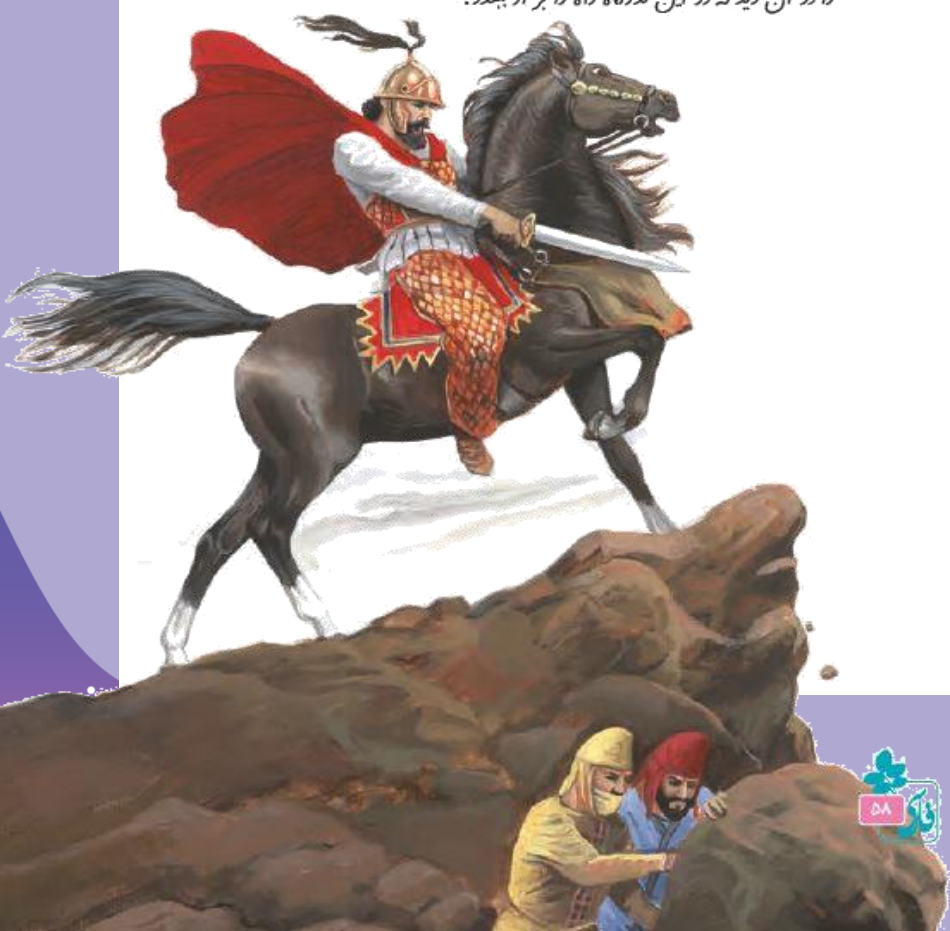
«من، آریوبرزن

فرزند ایرانم

در آخرین سنگر

اینک تسم، جانم*»

را در آن دید که در این گذرگاه راه را بر او ببندد.



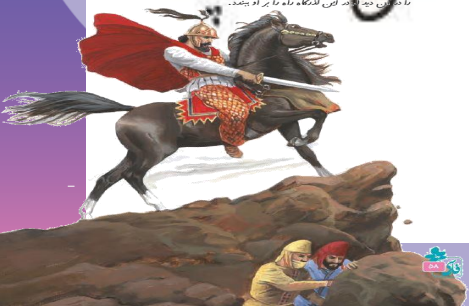
سپس، فرمان داد تا سربازانش، سنگ‌های بزرگی را از بالای کوه به پایین بغلتانند. سنگ‌ها با قوت هرچه تمام‌تر، به پایین کوه می‌غلتیدند و در میان سپاه اسکندر می‌افتادند؛ برخی نیز در راه به برآمدگی یا سنگی دیگر بر می‌خوردند و خرد می‌شدند و با شدتی حیرت‌آور در میان مقدونی‌ها فرود می‌آمدند و گروهی را پس از گروه دیگر، نقش بر زمین می‌کردند. اسکندر که تا آن زمان در هیچ جا مانعی این‌گونه، در برابر سپاه عظیم خود ندیده بود، غرق اندوه شد. پس فرمان عقب‌نشینی داد و در حالی که در هر لحظه، تنی چند از سپاهیان



بر خاک می غلتیدند، به جلگه برگشت.

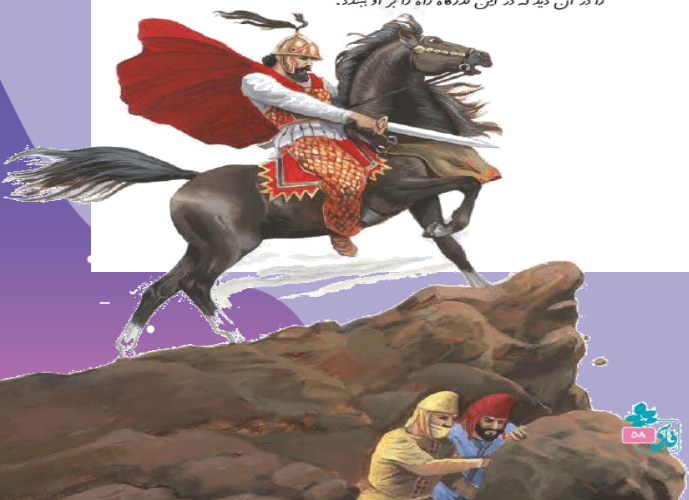
در این هنگام، یکی از اسیران جنگی که در سرزمینی بیگانه، گرفتار شده بود، به اسکندر پیغام داد که من پیش از این هم به این سرزمین آمده‌ام و از اوضاع این نواحی، آگاهی دارم. راهی را می‌شناسم که سپاه تو را به بالای کوه می‌رساند.

وقتی شب از نیمه‌گذشت و تاریکی بر همه جا سایه افکند، اسکندر در حالی که قسمتی از سپاه خود را در جلگه باقی گذاشته بود، در راهی که اسیر نشان داده بود، پیشروی کرد.



آفتاب، هنوز فروغ زرین خود را بر کوه و جلگه تابانده بود که سپاهیان آریوبرزن دریافتند
که دشمن از هر سو آنان را محاصره کرده است.
آیا باید تسلیم شد و چیرگی دشمن را برخانمان دید و خواری و خفت را به جان خرید، یا
جنگید و خاک وطن را از خون خود گلگون کرد؟

ما در آن دید که در این کادگاه راه را بر او بستند.



دلیران ایران، راه دوم را برگزیدند. آنان نه تنها تسلیم نشدند، بلکه آن چنان دلیرانه
 پیکار کردند که پس از دو هزار و سیصد سال، هنوز خاطره‌ی آن، در یادها باقی است.
 نبرد دلاوران ایرانی شگفت‌آور بود. حتی آنان که سلاح نداشتند، به سپاه دشمن حمله ور
 می شدند، دشمن را نابود می کردند و خود نیز در راه وطن، فدا می شدند. آریوبرزن با شمار اندکی
 از سپاهیان خود، به سپاه عظیم دشمن، یورش برد. گروهی بسیار از آنان را به خاک افکند و
 با اینکه بسیاری از سربازان خود را از دست داده بود، توانست حلقه‌ی محاصره‌ی سپاه دشمن
 را بشکافد. او می خواست زودتر از دشمن، خود را به تخت جمشید برساند تا بتواند از آن دفاع کند.
 در این هنگام، آن بخش از سپاه اسکندر که در جلگه مانده بود، راه او را بست.



آریوبرزن، بی باکانه، به دشمن حمله بُرد. او و سپاهیانِش، آن قدر مقاومت کردند که همگی کشته شدند و خاطره‌ای به یاد ماندنی از ایستادگی در راه میهن را برای آیندگان به یادگار گذاشتند. ایران، میهن عزیز و دوست‌داشتنی، در دوران ما نیز هزاران سرباز و سردار شجاع، به خود دیده است؛ سردارانی چون حسن باقری، ابراهیم هادی، احمد متوسلیمان، قاسم سلیمانی و احمد کاظمی که در طول هشت سال جنگ تحمیلی دولت عراق بر ایران، دلاورانه در برابر دشمنان، پایداری ورزیدند و از اسلام و ایران دفاع کردند و نام نیکویی از خود بر جای گذاشتند.



به نام کوچه ها و خیابان های محل زندگی خود، نگاه کنید! نام این دلاوران و شهیدان وطن را در آنجا می توانید ببینید. هر یک از این نام ها بیانگر پایداری، شجاعت و فداکاری فرزندان

این مرز و بوم هستند.



کلمات مترادف

چابک: سریع	یال: موهای گردن اسب و شیر
دلاور: شجاع	هجوم: حمله
دیوار: سرزمین	محاصره: دور چیزی را گرفتن
بوم و بر: آب و خاک - سرزمین	هخامنشی: یکی از سلسله های ایرانی
باختر: مغرب - غرب	یورش: حمله
اعلا: برتر	مهیّب: ترسناک
	شکوه: عظمت - بزرگی
	زرین: طلایی
	کوهسار: جایی پر از کوه - پوشیده از کوه



کلمات متضاد

فرورفتگی $\neq$ برآمدگی

شجاع $\neq$ ترسو

سختی $\neq$ آسانی



انبوه $\neq$ کم

باختر $\neq$ خاور

اسیر $\neq$ آزاد



کلمات هم خانواده

اوضاع: وضع

سلاح: اسلحه

محاصره: حصار

مقاومت: مقاوم

خفت: خفیف

تحمیلی: تحمل



۱- چو ایران نباشد، تن من مباد *** بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد

معنی: وقتی ایران وجود نداشته باشد وجود و تن من نیز نباشد و در زمان نبودن ایران حتی یک تن نیز در این سرزمین زنده نباشد.

در میان این همه شکوه و جلال، ناگاه تاخت و تازی سهمگین از سوی باختر، آغاز گشت.

معنی: در میان این همه بزرگی و شکوه، ناگهان حمله ای ترس آور و خوفناک از سوی مغرب (مقدونیّه) آغاز شد.

۲- وقتی که اسکندر آهنگ ایران کرد هر جا که شهری دید با خاک، یکسان کرد.

معنی: وقتی که اسکندر مقدونی قصد حمله به ایران را کرد در سر راهش هر جا که شهری را دید آنجا را به طور کامل نابود کرد

اسب سردار با یال فروریخته و دم برافراشته، پیش از اسب های دیگر، سوار خود را به بالا می کشاند.

معنی: اسب آریو برزن، سردار و فرماندهی ایرانی، با موی گردن فروریخته اش و دم بالا برده اش جلوتر از اسب های دیگر، سوار خود را به بالا می کشاند و پیش میبرد.

من، آریو برزن / فرزند ایرانم / در آخرین سنگر / اینک تنم، جانم

معنی: من، آریو برزن، سردار ایرانی و فرزند میهن عزیزم ایران هستم که در آخرین سنگر زندگی ام قرار گرفته ام اکنون این تن و جان من که برای فدا کردن در راه ایران آماده است.

آیا باید تسلیم شد و چیرگی دشمن را بر خانمان دید و خواری و خفت را به جان خرید یا جنگید و خاک وطن را از خون خود گلگون کرد؟

معنی: آیا باید در مقابل دشمن تسلیم شد و برتری او را بر کشور دید و تحقیر و کوچک شدن با همه ی وجود را پذیرفت، یا با دشمن جنگید و با جان فشانی و خون خود، خاک وطن را سرخ رنگ نمود.

آریو برزن با شمار اندکی از سپاهیان خود، به سپاه عظیم دشمن، یورش برد. گروهی بسیار از آنان را به خاک افکند.

معنی: آریو برزن با تعداد اندکی از سپاهیان به سپاه بزرگ دشمن حمله کرد و بسیاری از آنان را کشت.

درست و نادرست



۱ آریو برزن ، در اولین حمله‌ی اسکندر، او و سپاهیانش را وادار به عقب‌نشینی کرد.

۲ هنگام غروب ،آریو برزن ، سپاه خود را تا بلندترین نقطه‌ی کوه پیش راند.

۳ اسکندر در حمله به ایران، به هر شهری که می‌رسید، آن را با خاک یکسان می‌کرد.

درست و نادرست



۱ آریو برزن ، در اولین حمله ی اسکندر، او و سپاهیاناش را وادار به عقب نشینی کرد. **درست**

۲ هنگام غروب ،آریو برزن ، سپاه خود را تا بلندترین نقطه ی کوه پیش راند. **نادرست**

۳ اسکندر در حمله به ایران، به هر شهری که می رسید، آن را با خاک یکسان می کرد.

درست

درک مطلب



- ۱ چرا آریوبرزن می‌خواست گذرگاه را بر اسکندر ببندد؟
- ۲ وقتی سپاهیان اسکندر وارد گذرگاه شدند، آریوبرزن چه فرمانی به سربازانش داد؟
- ۳ یک ویژگی شخصیتی آریوبرزن را بیان کنید. عبارتی از متن بیان کنید که این ویژگی را نشان دهد.
- ۴ به نظر شما چرا کوچه‌ها و خیابان‌ها، با نام بزرگان و شهیدان نام‌گذاری می‌شود؟

..... ۵

درک مطلب



۱ چون تنها راه اسکندر برای ورود به سرزمین پارس از آن تنگه بود.

۲ فرمان داد تا سربازانش سنگ های بزرگی را از بالای کوه به پایین بغلتانند.

۳ دلاور و میهن دوست: از این رو، آریو برزن، سردار دلاور و میهن دوست ایرانی، چاره را در آن دید که در این گذرگاه راه را بر او ببندد.

۴ زیرا هر یک از این نام ها بیانگر پایداری، شجاعت و فداکاری فرزندان این مرز و بوم هستند.

۵ در متن درس نام پنج سردار شجاع آمده؛ درباره ی زندگی آنها چه می دانید؟

پاسخ: سردارانی چون حسن باقری، احمد متوسلیان، قاسم سلیمانی و احمد کاظمی که در طول هشت سال جنگ تحمیلی دولت عراق بر ایران، دلاورانه در برابر دشمنان، پایداری ورزیدند و اسلام و ایران دفاع کردند و نام نیکویی از خود بر جای گذاشتند.